

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی
۰۱.۱۴.۰۹

وزیر فتح خان جنگ سالاری از قماش دوستم

به ادامه گذشته:

اضمحلال و فتوراز ۱۷۷۳ الی ۱۸۳۹:

قبل از آنکه به توضیح این بخش پرداخته شود لازم است به پرسش یک تن از خوانندگان گرامی که پرسیده اند: " آقای موسوی، از عنوان نوشته شما بر می آید که خلاف تاریخ های رسمی قصد دارید تا چهره اصلی وزیر فتح خان را نمایان سازید، ضمن تشکر از این موضعگیری تان، امید است این نکته را نیز روشن سازید که چرا طی اینهمه سال کمتر کسی به این امر توجه نموده است "

پاسخ ارائه داشت.

خواننده عزیز، تا جائیکه از مطالعه اوراق تاریخ بر می آید این تنها کشور ما افغانستان نیست که در آن طبقات حاکم کوشیده اند تا به تحریف تاریخ دست یازیده و چنان به آن دستبرد بزنند که آنرا از محتوای اصیل خالی نموده در عوض، آنچه را خود می خواهند به جای واقعیت های تاریخی به خورد مردم بدهند. و در این امر آنقدر کوشا باشند که به زعم خودشان یک وجدان تاریخی جدیدی را جایگزین واقعیت های تاریخی بسازند. به عبارت دیگر طبقات حاکم به منظور نیازمندی های سیاسی و طبقاتی خود می کوشند تا یک روایت رسمی را به جای واقعیت های تاریخی به مردم قبولانده و بدان وسیله خاطر و وجدان جمعی توده های ملیونی یک کشور را نابود نمایند.

بر همین مینا فرزندان "سردار پاینده محمد خان" هم کوشیده اند در تمام دوصد سال اخیر با تحریف تاریخ، زشتی ها و پلشتی های خویش را به شکل دیگری تبلیغ نموده در این مسیر آنچنان با سخت کوشی تلاش نمایند که امروز برای فردیکه می خواهد خلاف آن روایت رسمی از تاریخ چیزی بنویسد باید با هزار مشکل طی طریق نماید. و اما اینکه چرا مورخین بزرگ و واقعه نگاران کشور ما به چنین امری توجه ننموده اند، فکر می کنم چند عامل می توانسته رول داشته باشند:

یک عده از آنها به مفهوم واقعی کلمه نه مؤرخ بوده اند و نه هم به تاریخ نویسی کار ویا مهارتی داشته اند، واقعه نگارانی بوده اند در زیر فرمان جباران زمان، لذا هر آنچه سیاست رسمی ایجاب می نموده همان را می نوشتند و بیشتر از آن برای خود درد سر نمی ساختند.

عده ای دیگر، ضمن برخی اشاره ها نمی خواستند با عریان نوشتن چنین واقعیت هایی سالهای بیشتری را در زندانهای جلاخان خاندانی سپری نمایند.

عده ای هم بودند که درک شان بنا بر شرایط زمان زیست شان با درک ما متفاوت بود. بدین معنا که ما این امتیاز را داشتیم که با گوشت و پوست خود معنای جنگ سالار بودن و "باز های قدرت بخش" را تجربه نماییم در حالی که آنها نمی توانستند با چنین عریانی و برهنگی مفهوم جنگ سالار را درک نمایند و در مورد چیزی نوشته نقش منفی آنها را در تاریخ متبازل سازند. و به صورت عمده به همان بسنده می کردند که از گذشتگان به جا مانده بود.

و اما عده ای هم بودند و هستند از قماش "عنتر" معرکه "جرمن-جرمن" سیستانی خاین و جنایتکار که ستایش از خاینان ملی و جنایتکاران جنگی ننتها به مذاق آنها خوش آیند بوده و هست بلکه در همه موارد سوگند خورده اند که به غیر از خاینان و جنایتکاران از هیچ کس دیگری در تاریخ به دفاع برنخاسته و قلم نزنند. آنها چه در گذشته های دور و چه هم در شرایط کنونی هر آنچه خاین و تائید گر تجاوز و امپریالیزم است از زیر خاک در آورده با سرخاب های گوناگون،

"کینک میکر، قهرمان، ضد تجاوز و...". در بازار سیاست عرضه می دارند. این قماش مردم که با تاریخ نویسی هیچ نوع آشنائی نداشته و صرف واقعه نگارانی هستند حقیر و خریده شده از تمام این در یوزه گری ها تأمین منافع مادی خویش را در نظر دارند و کار آنها هیچ ربطی به تاریخ ندارد.

و اما در رابطه با بحث مورد نظر بیشتر از آثار آتی استفاده به عمل آمده است:

افغانستان در مسیر تاریخ (غبار)، افغانستان در پنج قرن اخیر (فرهنگ)، افغانستان از امیر کبیر تا رهبر کبیر (مجددی ها)، تاریخ احمد شاهی (حسینی)، تاریخ ایران (سر جان ملکم)، نامه های سر جان ملکم عنوانی هانری دنداس ترجمه احمد توکلی، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (محمود محمود)، تاریخ روضه الصفا (رضا قلی خان هدایت)، عروج بارکزیایی (ادوارد الایسس پیرس)، واقعات شاه شجاع (شاه شجاع)، تاریخ تیمور شاهی و درة الزمان (وکیلی فوفلزانی)، تحفة العالم (موسوی شوشتری) و...

بدون آنکه قصد ورود به دوره اول (۱۷۴۷ الی ۱۷۷۳) را داشته باشم و یا عملکرد "زمان شاه ابدالی" را در تمام زمینه ها سبک و سنگین نمایم به منظور اختصار کلام باید بنویسم:

بر اساس اسناد دست داشته امپراتوری "احمدشاه ابدالی" با تمام عظمت و سیطره آن، در زمان حیات آن شاه و فرزندش "تیمور شاه ابدالی" با آنکه بر بخش عظیمی از آسیا حکم می رانند، روابط بین المللی آنها محدود به کشور های همسایه و مبادله چند نامه با ترکیه عثمانی و کمپنی هند شرقی باقی مانده بود. یعنی نه آنچه در افغانستان می گذشت به صورت مستقیم با منافع کشور های غربی در تضاد و یا تباہی قرار داشت و نه هم امپراتوری درانی به فکر مداخله در امور آنها بود. مبادله چند نامه تحکم آمیز آن دوره با کمپنی هند شرقی اگر از جانبی مبین عظمت و بزرگی دربار درانی در افغانستان می باشد از طرف دیگر کمال بی توجهی و کمبود فهم دقیق از اهداف استعماری را نزد آن امپراتوری می رساند. در نتیجه سیاست مدارانی که در افغانستان یکی پی دیگری قدرت را در دست گرفتند نمی توانستند عمق سیاست های خانه خراب کن غربی ها را به نیکویی تمیز داده در قبال آن آمادگی های لازم اتخاذ نمایند.

وقتی "زمان شاه ابدالی" بعد از مشکلات اولیه با برادران و حل آنها زمام امور را در دست می گیرد نمی توان با قاطعیت حکم نمود که تا چه میزان در جریان تحولات عظیم عصر خود قرار داشت. عصری که با خیزش مردم پاریس آغاز یافته و با ویران نمودن باستیل و بعد ها قطع سر لویی شانزدهم و همسرش به مثابه سمبول های استبداد و حاکمیت فئودالی، مهر خویش بر آغاز یک دوران جدید بر تحولات جامعه حک نمود. عصری که برای تولید سرمایه داری و اشتهای سیری ناپذیر مالکان سرمایه ننتها کشور ها بلکه قاره ها نیز کوچکی نموده و هریک از دول سرمایه داری با تمام قوا در صدد آن بود تا ضوابط "مرکانتالیستی" را سریع تر و عمیق تر در عمل پیاده نماید.

در چنین شرایطیست که بار اول یک تن از جهانگیران بزرگ و بیرحم تاریخ متوجه افغانستان و نقش آن در دنیای آنروز می شود. این شخص که کسی نیست به غیر از "ناپلئون بناپارت" معروف، قبل از آن که به فرانسه رفته و به حیث قنصل اول زمام امور کشور را به دست بگیرد بین سالهای (۱۷۹۷ و ۹۸) بدین فکر می افتد که پاشنه آشیل امپراتوری انگلیس سرزمین پهناور و غنی هندوستان می باشد. این تفکر وی را بدان معتقد می سازد که هر گاه بتواند هندوستان را از دست انگلستان بیرون کشد در حقیقت نقطه پایانی بر امپراتوری وی خواهد گذاشت. از آن زمان تا آخرین روز هائیکه با شکست "واترلو" نقش سیاسی اش در اروپا خاتمه یافت همیشه در صد آن بود تا به شکلی از اشکال به آن هدف خود را برساند.

تا جاییکه از نوشته های آقای "فوفلزانی" در "درة الزمان"، تشریحاتی که پوهاند داکتر "فاروق اعتمادی" امر دبیرامنت تاریخ پوهنخی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل می دادند، نامه "سرجان مالکم عنوانی هانری دنداس که می شود گفت در آن زمان مسؤولیت استخباراتی و امنیتی کمپنی هند شرقی را به عهده داشت و هم چنان کتاب "تحفة العالم" موسوی شوشتری، بر می آید تمام آنها به صورت مستقیم از یک رابطه بین "ناپلئون" و "زمان شاه" صحبت به عمل می آورند، حتا پوهاند "اعتمادی" که در این رشته حرفی برای گفتن داشت، مدعی بود که همکاری با "زمان شاه" پروژه اول حمله "ناپلئون" به هند را می ساخت مگر با آنهم خلاف پروژه های دوم و سوم حمله به هندوستان که در هر دو مورد اسناد و مقاولات رسمی وجود دارد، در این مورد کدام مقاوله رسمی به دست نرسیده - اگر هم باشد با تأسف من از آن اطلاع ندارم - تا بر اساس آن چگونگی این پروژه را به صورت کامل بتوان تشریح نمود.

با آنهم از دقت در متون متذکره می توان استنباط نمود اولین پروژه حمله "ناپلئون" به هندوستان که می بایست به همکاری "زمان شاه ابدالی" صورت می گرفت شامل چند بخش می گردید:

۱ - "ناپلئون" با تکیه بر قوای بحری دولت فرانسه از طریق بحر بعد از شکستادن و غرق نمودن نیروی بحری انگلیس از راه بحر امکان اکمالاتی را بر نیروهای انگلیسی مقیم هند بسته و هر نوع عقب گاه آنها را به منظور عقب نشینی احتمالی مسدود نماید.

۲ - "زمان شاه ابدالی" با تکیه بر نیروی عظیم رزمی خود که در آن زمان در سطح قاره آسیا بی رقیب بود، از شمال به جانب جنوب سرازیر شده به کمک نیروهای ضد انگلیسی در داخل خود هندوستان، افراد آن امپراتوری را تا آخرین نفر از میدان جنگ بیرون نماید.

۳ - مهاراجه های هندی نقاط مختلف کشور هندوستان به دور این محور جمع گردانیده شده امکان هر نوع مانور از رقیب دیرینه گرفته شود.

این نقشه که صورت ظاهر آن از یک گستردگی و کار مقدماتی فوق العاده حکایت می کند، منطقاً نمی تواند بدون ده ها نامه و پیک تحققی یافته باشد. چه از یک جانب بعد مسافه و از جانب دیگر پائین بودن سطح تخنیکی ارتباطات واز همه مهمتر مصونیت امنیتی طرح ایجاب می نموده تا بیشتر توافقات به صورت اعزام پیک و وفد به دست آمده باشد، که با تأسف در داخل کشور کدام سندی از آن به دست نرسیده است. اگر قرار باشد گفته پوهاند "اعتمادی" را در این مورد مؤخذ قرار دهیم می توان نوشت: وی در پاریس بین اسنادی که از مستعمرات در آرشیف مرکزی اسناد فرانسه وجود داشت، به همچو چیزی برخورد نموده بود و بر مبنای آن با وضاحت از پروژه اول حمله "نابلئون" به هندوستان صحبت به عمل می آورد.

حال چه همچو سندی وجود داشته و یا نداشته باشد در اصل قضیه تفاوت زیادی به وجود نمی آورد. زیرا هر چند بحریه فرانسه در ۱۷۹۹ در مقام "ابوالخیر" شکست سختی را از طرف بحریه انگلیس متقبل شد و شخص "نابلئون" هم با تمام آرزوها و خیالات عربض و طویل خودش از منطقه به دور شد، مگر انگلیس ها را متوجه یک نکته ساخت که آسیب پذیری امپراتوری انگلیس در هندوستان به صورت مستقیم با چگونگی قدرت در افغانستان، قوت و ضعف آن کشور ارتباط ناگسستگی دارد.

از همان زمان تا امروز نزد کشور های غربی اهمیت ستراتیژیک افغانستان به علاوه ذخایر و منابع غنی خودش، موقعیت جغرافیائی وی نیز بوده در طی دو صد سال اخیر به مثابه دروازه هندوستان به زنجیر کشانیده شده است. انگلیسها به محض رسیدن به این درک که موجودیت "زمان شاه ابدالی" برای آنها و امپراتوری مستعمراتی آنها خطرناک می باشد، به خاطر حفظ منافع استعماری خود در هندوستان به دولت "زمان شاه ابدالی" به چشم دشمن درجه اول نگریسته نماینده سیاسی آن کشور در دربار قاجار در آن مورد برای زمامداران کمپنی هند شرقی چنین نگاشت:

"سلطان افغانستان زمانشاه درانی را من یکی از قوی ترین دشمنان قدرت انگلیس در هندوستان می دانم. دشمنی زمانشاه خود به خود وبدون هیچ کمک خارجی می تواند زیاد بشود و در اولین فرصت با داشتن وسیله و قدرت کامل به هندوستان حمله خواهد کرد" قسمتی از نامه یازدهم مالکم عنوانی هانری دنداس در همین نامه است که وی می نگارد:

"و عمل جهانگیری که همواره مورد توجه مخصوص زمانشاه درانی است جز تولید نفاق در مملکتش هیچ چیزی نمی تواند او را از این عمل بازدارد"

حتمی نیست تا انسان بسیار فهیم و سیاست مدار باشد تا درک نماید که در آن مقطع برای انگلیسها یک روز دوام بیشتر "زمان شاه ابدالی" براریکه قدرت به معنای نابودی خودشان بوده، نمی توانستند آن موجودیت را تحمل نمایند. این جاست که بار اول در تاریخ افغانستان سیاست مداران افغان و طبقه حاکمه در دولت ابدالی در تقابل با سیاست مدران اروپائی به خصوص کار کشته ترین و مجرب ترین همه آنها انگلیسها قرار می گیرند. سیاست مداران شرقی که تا امروز فهم آنها از دیپلماسی بین المللی به همان دید بقیه از درون چاه بی شباهت نیست، در آن زمان نیز فوق العادگی خاصی نسبت به امروز نداشته اند. آنچه را آنها از سیاست می دانستند منظور همان چال بازی های وطنی بود که در بهترین موقعیت یک "دوازده بزه باز" ناشی را در مقابل یک قهرمان شطرنج تمثیل می نمود. حیفم آمد در اینجا خاطره یک دوست را نگفته به مطلب ادامه دهم.

در سال ۱۳۶۱ هجری که از در و دیوار کشور خون و آتش می بارید، و سیستانی جنایتکار و خاین دستور اعدام فرزندان این مرز و بوم را صادر می نمود و بدان وسیله می خواست از "ناموس" و وطن دفاع نماید؟! و توله سگان خلقی پرچی در پیشاپیش قوای متجاوز روس و در کنار آنها به مثابه سگهای تعلیم دیده و بوی کش به شکار و وطن پرستان مصروف بودند و سه جهانی های خاین در جبهات نبرد از پشت بر پیکر خونین جنبش انقلابی کشور ضربت زده با سلاح چینی سینه فرزندان خلق را در تیر رس ارتجاع هار قرار می دادند، این قلم افتخار آن را داشت تا دربرخی از عملیات های نظامی شرکت فعال نماید. در یکی از عملیات های "اوپراتیو" که چندین گروه می بایست و وظایف خویش را انجام می دادند، یکی از گروه ها حین انجام عمل خلاف برنامه تلفات جانی در مقایسه با سایر گروه ها داشت. وقتی به حیث هماهنگ کننده عملیات "اوپراتیو" در ختم عمل به ارزیابی از کار وی پرداختیم و چند انتقاد لازم از شیوه کار وی به عمل آمد، وی با همان صداقت روستائی و صفای باطن چنین جواب داد:

"اگر حقیقت را بگویم کله ام خوردی کرد. در آن طرف هر کله است برابر دیگ مس"

این جواب که بیشتر از هزاران صفحه معنا را با خود حمل می نماید، و به زبان خیلی ساده ناتوانی ما را در تدوین ستراتیژی لازم مبارزاتی می رساند، در آن زمان نیز به یقین گریبانگیر سیاست مداران درانی من جمله شخص "زمان شاه" بوده است. که اگر چنان نمی بود از طرف یک مشت تاجر مرگ شکست خورده و کشور بدین روز مبتلا نمی شد. انگلیسها در خطوط کلی خود با شناختی که از پایه های قدرت دولت درانی داشتند و نزاکت های موجود بین دولت درانی و سلسله تازه پای قاجاری به نیکویی می دانستند، در مقابله با "زمان شاه ابدالی" ستراتیژی چند بعدی مصروف ساختن به مشکلات داخلی، دور نگهداشتن از هند، سقوط و نابودی دولت درانی را باید روی دست گرفته به خاطر تحقق آن ستراتیژی، تاکتیک های جداگانه را در ابعاد وسیعی را به کار گیرند، تاکتیک هائیکه تا آنروز نتنها "زمان شاه ابدالی" با آن کاملاً بیگانه بود بلکه در گذشته ها نیز دولت ابدالی با آن روبه رو نشده بود. این تاکتیک ها که هر کدام در

نفس خود به یک ستراتیژی جداگانه شباهت داشت، حمله بر پایه های دولت ابدالی در داخل و مصروف ساختن آن دولت به امور خارج کشور بود.

گردانندگان اصلی صحنه که افرادی بودند تعلیم یافته و آگاه به کارشان، همه متعلق به شبکه استخباراتی هند بوده افرادی مثل "فتحعلی شاه قاجار" و "شاه محمود ابدالی" و "وزیر فتح خان بارکزائی" مهره های بیمقدار و ناچیزی بودند در دست آن بازیگران خیره و بی رحم که تا افغانستان را از پا در نیوردند دست از کار و توطئه نکشیدند.

ادامه دارد